

ترجمه‌ی : پرویز اذکایی

تالیف : ابن کمال پاشا

برتری زبان پارسی بر دیگر زبانها

(۳)

تعلیقات

توضیح دربارهی شرح حالها ، فواید و اضافات

ص ۴۹۴ س ۱۱

«(آنگاه - این رساله ، در بیان برتری ...): رساله مرتبه فی بیان مزیه اللسان الفارسیه؛ چنین است در اصل . در نسخه‌ی موزه‌ی بریتانیا و برلین و مصر و استانبول ، نامش : «رساله فی بیان مزیه اللسان الفارسی» آمده است . رجوع کنید به : مستدرک «بروکلیمان» (ج ۲ ص ۶۷۸) . حاجی خلیفه در «کشف الظنون» (ج ۱ ص ۸۸۷) آنرا چنین نامیده است : «رساله فی لفة الفرس و مزیتها» (۱) ، و در «عقود الجواهر» (ج ۱ ص ۲۲۴) : «رساله فی مزیه اللسان الفارسی» .

ص ۴۹۴ س ۱۶

«اگر نمازگزار [نماز را] به فارسی خواند ... نمازش روا باشد...» ؛
مؤلف «المبسوط» (ج ۱ ص ۳۶ - ۷) گفته است : «چنانچه به فارسی تکبیر

(۱) - شادروان استاد سعید نفیسی ، این را جزو فرهنگهای فارسی بشمار آورده است - (برهان قاطع - ص : هفتاد و دو - مقدمه) : فهرست فرهنگهای فارسی]

کند، از نظر ابوحنیفه-رح- بنا بر قاعده وی، رواست، [چه] اینکه، متصود؛ همانا ذکر است و آن بهر زبانی شدنی است. و از نظر ابو یوسف (۱) و محمد (۲) -رح- روانیست، مگر اینکه [نماز گزار] عربی را نیکو نداند. ابو یوسف -رح- بر سراسل خود، در مورد اعراض «منصوص علیه» رفته و محمد فرقانهاده و گفته است: برای عربی فضیلتی است که برای زبانهای دیگر نیست. پس هر گاه، به لفظی [= لهجه‌یی، عبارتی؟] دیگر از عربی گزارده شود، رواست. و اگر به فارسی گزارده آید، روانیست. اصل این مسأله: هر گاه در نماز خویش، خواندن به فارسی کند؛ از نظر ابوحنیفه-رح- روا باشد و مکروه. و از نظر آن دو: چنانچه عربی را نیکو میدانند، روا نیست و چنانچه نیکو نمی‌داند، رواست.

از نظر شافعی (۳) -رض- در هر حال، خواندن نماز به فارسی روانیست. اما اگر عربی را نیکو نداند، که البته بی‌سواد است و بدون قرائت نماز خواهد گزارد...».

ابن‌الندیم در «الفهرست» (ص ۲۹۴) از کتابی یاد می‌کند به نام: «کتاب جواز الصلاة بالفارسیة» از ابو عبدالله حسین بن علی بن ابراهیم، معروف به جعل‌الکاغدی، از فقیهان بصره (۳۰۸-۳۹۹هـ). شرح حالی از او در همین کتاب [الفهرست] (ص ۲۴۸ و ۲۹۴) هست. از حسن شرنبلایوی-م- در گذشته بسال

۱- ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم، در گذشته بسال ۱۹۲هـ. از او شرح حالی در «الفهرست» (ص ۲۸۶) هست.

۲- ابو عبدالله محمد بن حسن شیبانی، در گذشته بسال ۱۸۹هـ. از او شرح حالی در «الفهرست» (ص ۲۸۷) و «وفیات الاعیان» (ج ۱ ص ۴۵۳-۴) هست.

۳- ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی معروف، در گذشته بسال ۲۰۴هـ. از او شرح حالی در «الفهرست» (ص ۲۹۴-۶) و «وفیات الاعیان» (ج ۱ ص ۴۴۷-۹) هست.

۱۰۶۹ هـ - رساله‌یی است در ۳۹ صفحه، بنام: «النفحة القدسیة فی احکام قراءۃ القرآن و کتابته بالفارسیة وما یتعلق بها من باقی الاحکام» که در سال ۱۳۵۵ هجری در مصر چاپ شده است.

ص ۴۹۴ س ۱۷

«ابوحنیفة»^(۱)؛ رجوع کنید به «کشف الظنون» (ج ۲ ص ۱۹۹۷)، ذیل «الواقفی فی الفروع» از امام ابوالبرکات عبدالله بن احمد حافظ الدین نسفی حنفی، در گذشته بسال ۷۱۰ هـ و «المبسوط» (ج ۱ ص ۳۷).

ص ۴۹۴ س ۱۷

«واز نظر آن دو...»؛ یعنی: ابویوسف - و - محمد بن حسن شیبانی. رجوع کنید به «المبسوط» (ج ۱ ص ۳۷).

ص ۴۹۴ س ۱۹

«کافی»؛ شاید کتاب: «الکافی فی شرح الوافی» از ابوسعید بردعی باشد. رجوع کنید به «کشف الظنون» (ج ۲ ص ۱۳۷۸).

ص ۴۹۴ - ۱۹ س ۱

«ابوسعید بردعی»؛ وی ابوسعید احمد بن حسین بردعی، از فقیهان مشهور حنفی است. شرح حالی از او در «طبقات الفقهاء» (ص ۱۱۹) و «الفهرست» (ص ۲۹۳) و «تاریخ بغداد» (ج ۴ ص ۹۹-۱۰۰؛ شرح حال شماره‌ی ۱۷۵۱) هست.

ص ۴۹۵ س ۱

«زبان اهل بهشت، عربی و فارسی دری است.» یافتن این حدیث در مرجعها ممکن نشد. همین ابن کمال پاشا و مولف «برهان قاطع» (در -

۱- ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی کوفی، معروف به امام اعظم، بسال ۸۰ هـ زاده شد و در هفتاد سالگی بسال ۱۵۰ هـ در بغداد مرد. شرح حالی از او در «تهذیب الاسماء واللغات» (ج ۲ ص ۲۱۶-۲۳) و «طبقات الفقهاء» (ص ۶۷) و «وفیات الاعیان» (ج ۲ ص ۱۶۳-۶) و «روضات الجنات» (ص ۷۶۳-۷) و «دائرة المعارف الاسلامیه» (ج ۱ ص ۳۰-۲) و «الفهرست» (ص ۲۸۴-۵) و «فهرس الخزانة التیموریه» (ج ۱ ص ۸۱) هست.

ماده‌ی «دری» آنرا ذکر کرده‌اند. ملاعلی قاری - در گذشته بسال ۱۰۱۴ هـ - آن را ساختگی بشمار آورده است؛ چنانکه در کتاب «موضوعات» (برک ۶۳، نسخه‌ی کتابخانه‌ی اوقاف بغداد - شماره‌ی ۲۸۰۹) گوید:

* «حدیث: زبان اهل بهشت، عربی و فارسی دری است؛ که آنرا صاحب «کافی» (۱) نقل کرده؛ [وهم این، که] از دیلمی (۲) [نقل شده] است: «هرگاه خداوند آهنگ کاری به ملایمت کند، به فارسی دری به فرشتگان نزدیک فرمان می‌دهد؛ هر دو ساختگی است؛ زیرا با آنچه یک حدیث صحیح و مستند داراست، معارض است. عرب را برای سه چیز دوست داشته‌اند: هر جای عربی، کلام الله عربی، و اینکه زبان بهشتیان در بهشت، عربی است. البته مولی کمال پاشا (۳) در ضبط آن [حدیث] به تلویح در حاشیه‌اش، توجه داشته‌است. اصفهانی (۴) گوید: «دری؛ به فتح دال و کسر راء مخفف، گویش شهرهای مداین است و هر که در دربار شاه بود، بدان سخن می‌گفت. پس آن منسوب است به دربار». سپس مولی [ابن کمال پاشا] گوید: «هر کس گمان کرد که آن [= گویش دری] به خود «در» منسوب است، یعنی به «باب» که به فارسی معنایش «در» است، پس همانا گمان کرده!» . پوشیده نماند، چنانچه آن حدیث، به لفظی جز آنچه هست، تصحیح می‌گردید؛ شایسته‌تر می‌بود اگر [دری] بهضم دال و تشدید راء ضبط می‌شد؛ [= دری]؛ صفت زبان پارسی است که در لطافت لفظی و ظرافت معنوی، کلمات آن مانند گوهر است.

(۱) - شاید مقصود او ابوسعید بردعی باشد.

(۲) - شیخ ابوالحسن علی دیلمی، هم‌روزگار با شیخ کبیر: ابوعبدالله محمد بن خفیف بن اسکفشاذ ضبی - در گذشته بسال ۳۷۱ هـ. از اوست کتاب «فی مشیخة فارس» و کتاب «فی سیرة الشیخ المتقدم...»؛ رجوع کنید به «شدالازار» (ح ص ۴).

(۳) - چنین آمده است در اصل؛ صحیح: «کمال پاشا زاده» است.

(۴) - وی، حمزه بن حسن اصفهانی - معروفست. شرح حال او در

حای خود خواه آمد.

همچنین ، این سخن فارسی : «چه کنم باین گناه کاران که نیامرزم» .
 ... که برخی از بزرگان ایرانی مایاد کرده اند که در کلام قدسی آمده ، ساختگی
 است . *

ص ۴۹۵ س ۳

«عصابه جرجانی» ، وی محمد بن عبدالله بن اسماعیل کوفی است . گفته
 اند نام عصابه جرجانی : اسماعیل بن محمد ، و کنیتش : ابواسحاق و لقبش :
 عصابه است . از حافظان نیکو شعر بوده است و همروزگار با حسن بن رجاء (۱)
 کاتب (که در زمان مأمون بوده و همراه او وارد سپاه حسن بن سهل گردید) .
 شرح حالی از او در «طبقات الشعراء» (ص ۱۸۹ - ۹۰) هست ، و مسعودی در
 «مروج الذهب» (ج ۱ ص ۹۹) بی آنکه نامش را ببرد ، در وصفش گوید:
 «ذوعنایة باخبارالمالم» .

ابوالفرج اصفهانی در «الآغانی» (ج ۱۵ ص ۱۰۱) به طور ضمنی از او
 یاد کرده و در آنجا نامش بتصحیف ، عصابه جرجایی - (کذا) - آمده است .

ص ۴۹۵ س ۴

«کاخ» ، [همان] دو کاخ : «ایوان» و ...

۱) الدارداران : ایوان و غمدان والملك ملکان: ساسان و قحطان
 والناس (۲) فارس والاقليم بابل والاسلام مكة والدنيا خراسان (

* - [از ستاره‌ی نخستین تا اینجا ، گفتار ملاعلی قاری است]

(۱) - قاضی تنوخی در «جامع التواریخ» (ج ۲ - ص ۱۵) به طور ضمنی
 از او یاد کرده و نیز قالی در «الامالی» (ج ۲ ص ۱۲۸) و ابن عبدربه در «العقد الفرید»
 (ج ۱ ص ۳۱۴ و ج ۲ ص ۱۳۱) و ابوالفرج اصفهانی در «الآغانی» (ج ۶ ص
 ۱۹۲ - ۳ و ج ۱۵ ص ۱۰۰ - ۱ و ج ۱۷ ص ۱۴۲ و ج ۱۸ ص ۴۶ و ج ۲۰ ص

۳۸ - ۹) .

(۲) - در «مروج الذهب» : «والارض» .

..... جهان : «خراسان» است (۱) . : این دوبیت را مسعودی در «مروج الذهب» (ج ۱ ص ۹۹) آورده و یا قوت حموی در «معجم البلدان» (ج ۳ ص ۴۱۱) به عصابه جرجانی نامبرده ، نسبت داده است .
بقیهی این دو بیت ، بنا بر آنچه در «مروج الذهب» آمده ، اینست :
دو کرانهی بلندی که نیکویند .
یکی : «بخارا» و «بلخ شاهداران» است (۲) .
و «بیلقان» (۳) و «تبرستان» : «آرز» ش (۴)

(۱) - در مجموعهی کهنی از نسخه‌های خطی دوست بزرگوارم محمد دانش بزرگ‌نیا ، در معنای : «جهان ، خراسان است» از شاعری چنین آمده است :
فان رجعتم الی الاحسان فهلکم عبد کماکان مطواع و مذعان
وان ابیتم ف- «أرض الله واسعة» * لالناس اتم ووالدینا خراسان
: [واگر بسوی نیک کرداری باز گشتید ، پس همو-
چنانکه بوده است - بندهی فرمانبرورام شماست .
و اگر سر - باززدید ، زمین خدا گشاده است *]
نه شما تنها مردم اید و نه جهان ، خراسان است .

(*) - سورهی ۳۹ (الزمر) آیهی ۱۰ . در این مصراع صنعت درج بکار رفته و در دیگر مصراعها اندکی از مفاد آیهی مذکور حل گردیده است .
[(۲) - در «معجم البلدان» (ج ۱ ص ۱۳۷۴) دارالصادر بیروت - ج ۱ ص ۴۸ : «بلخ شاه» و «توران» ضبط شده است .

(۳) - «بیلقان» : (به فتح اول و سکون ثانی) . . . شهری معروف بوده است در اراکان قدیم (وقر باغ جدید . . .) قریب ۱۴ فرسخ در جنوب بردعه و هفت هشت یا نه فرسخ در شمال رود ارس . . . شهری است بنزدیک دربند ، که بدان باب‌الابواب گویند . جزو ارمستان بزرگ شمرده می‌شود و نزدیک شروان است . . . در سال ۶۱۷ تاتارها بدان درآمدند و هر که را در آن یافتند ، کشتند و آنرا غارت کردند ، سپس سوختند . . . (معجم البلدان - ج ۱ ص ۵۳۳) و نیز رجوع شود به یادداشت‌های قزوینی ، (ج ۴ ص ۷۴) .
(۴) - آرز : (به فتح اول و سکون ثانی) ، شهر کوچکی است در ابتدای کوهستان تبرستان ، از ناحیهی دیلم . و در آن ، دژی استوار هست . (معجم البلدان

و «لکز» (۱) : «شروان» ش و گیل «گیلان» است .
 مردم ، در مرتبتهای خویش ، پایه [هایی که] یافته‌اند :
 «مرزبان» (۲) و «بطریق» (۳) و «ترخان» (۴) است .
 پارسیان را «کسرا» و رومیان را «قیصر» و -
 حبشیان را «نجاشی» و ترکان را «خاقان» است .
 و آنچه در «معجم البلدان» آمده ، اینست :

و الجانبان المندان اللذاخشا منها بخاری و منها الشاهدان
 قد میز الناس افواجاً و رتبهم فرزبان و بطریق و دهقان .

ص ۴۹۵ س ۸

«ایوان کسرا» ؛ که اکنون به طاق کسری معروف است، کوشک سپید
 نامیده می‌شد . و آن ، از آثار بزرگ و بناهای شکفت باستانی است ، که اثرش
 تا به امروز همچنان برجاست . شاپور اول (۲۴۱-۲۷۴ م) آن را از آجر
 در جنوب تیسفون بنا نهاد . رجوع کنید به «مجله‌ی مهر» (سال ۸ صفحات ۴۰۱-۲۰۱)
 و «تاریخ‌بنیاد» (ج ۱ ص ۱۲۹-۳۱) [و «مجله‌ی بنما» (سال ۱۵ صفحات ۲۱-۳۰)
 و «ایران در زمان ساسانیان- کریستن سن -» (ص ۴۰۸-۴۲۰ و ۵۲۸ بعد]

[۱]- لکز : (به فتح اول و سکون ثانی) ؛ شهر کوچکی است پشت در بند
 وهم مرزباخزران ؛ بنام بناکننده اش نامیده شده است . (معجم البلدان - ج ۵ ص
 ۲۲) .

(۲) - بگاہ ساسانیان ، فرمانداران سرحدی را مرزبان می‌گفتند . به
 تازی «مرزبان» (به ضم زاء) گفته شده و جمع آن «مرازبانه» است .
 (۳) - در گذشته ، به پیشوایان مذهبی و فرماندهان سپاهیان روم «بطریق»
 می‌گفته‌اند ؛ که تحریف واژه‌ی یونانی (Patrichios) است . و گویا
 اشراف (Patrician) دوره‌ی (Servag) وجه دیگری است از آن .

(۴) - ترخان ، به معنای سرور و لقبی است که در گذشته پادشاهان
 ترک به برخی از درباریان و اشراف می‌داده‌اند ؛ و صاحب لقب ، اغلب از دادن
 خراج معاف بوده است ؛ و اختیاراتی نیز داشته است ، از جمله : هر وقت می-
 خواسته ، می‌توانسته است بدون اجازه به حضور شاه برود . به تازی «طرخان»
 گفته شده ، و جمع آن «طراخنه» است . [

بختری ، در گذشته بسال ۲۸۴ هـ ، در قصیده‌یی مشهور به مطلع :
 « سنت نفسی عمایداس نفسی و تجنبت عن جداکل جیس »
 در وصف آن گفته است :

.....

از شگفتی های صنعت «ایوان» اینکه : گویی
 چون شکافی پهناور است در کنار کوهی بلند .
 اندوه و شکستگی را ، هنگام که بامداد روشن و -
 - شام تیره آغاز می گردد ، دیده چنان پندارد که آن :
 پریشان گشته بی است از فراق و رانده شده بی است از مالوف عزیز ،
 یا چنان محکومی است که بناخواه ، به جدایی از نوع و روش واداشته اند .
 بخت او را شبگاران واژگون کرده است ؛ چندانکه ستاره‌ی «هرمزد» ،
 که اختری بد شگون گشته ، شب را در آنجا به روز آورده .
 و همو ، با آنکه سنگینی ویرانگر روزگار ،
 همچنان می فشاردش ، باز پایداری می کند .
 با کیش نیست که از فرشهای ابریشمین -
 - تهی گردیده و پوششهای پرنیایش را رانده اند .
 بلند است آن چنانکه ، کنگره‌هایی که از او رو به فرازاند
 از سبغ های «رضوی» و «قدس» سر بر کشیده اند . (۱)
 پوشش آنها از سپیدی است ، حال از آنها -
 جز توده‌های شکسته بریده‌ی پنبه‌یی دیده نمی شود . (۲)

[(۱) - رضوی : (بفتح اول و سکون ثانی) نام کوهی است در مدینه . و قدس :
 (بهضم اول و سکون ثانی) نام کوه بزرگی است در نجد . (فرهنگ نفیسی ،
 اقرب الموارد)

(۲) - مقصود از پوشش سپید : یقین اندوده‌ی گچ و آهک بدنهی کاخ
 و کنگره‌هاست . و «توده‌های شکسته بریده» ترجمه‌ی «فلائل» (جمع «فلیل»؟)
 است که به معنای شمیرهای دهن پریده و مضرس هم هست ، و قابل تشبیه به
 کنگره‌های کاخ .]

دانسته نیست: این کاخ ساختهی آدمیان است برای پربان؟
 -- که اکنون در آن آرمیده‌اند - یا ساختهی پربان است برای آدمی؟
 بجز من که می‌بینمش، ایوان نیز خود گواهی می‌دهد:
 که بناکننده‌اش از شاهان ناتوان و پست دون همت نبوده است.

(۱).....

رجوع کنید (۲): «تاریخ بغداد» (ج ۱ ص ۱۲۹) و «معجم البلدان»
 (ج ۱ ص ۱۰۰ و ۳۹۴) و «دیوان البحتری» (ج ۱ ص ۱۶۷-۷۱) و
 «المحاضرات» (ج ۲ ص ۲۶۵).

(۱) -

(وكان الايوان من عجب الصنعة جوب في جنب ارض جلس
 يتظنى، من الكابة، ان يبني لعيني مصبح او ممسي
 مزعجاً بالعراق عن انس الف عز، او مرهقاً بتطبيق عرس
 عكست حظه الليلي و بات الـ مشترى فيه وهو كوكب نحس
 فهو يبدى تجلداً، و عليه كلكل من كلالكل الدهر مرسى
 لم يعبه ان بز من بسط الديباج، واستل من ستورالدمقس
 مشمخر تعلقو له شرفات رفعت في رؤوس رضوى و قدس
 لابسات من البياض فماتتـ صر منها الا فلاكل برس
 ليس يدري اصنع انس لجن سكنوه، ام صنع جن لانس
 غير انى اراه يشهد: ان لم يك بانیه في الملوک بنكس)

.....

(۲) - [: مجلهی «نیما» (سال ۱۵ ش ۱ - فروردین ماه ۱۳۴۱).
 تمام قصیده را آقای «دکتر احمد مهدوی دامغانی» به پارسی ترجمه کرده،
 به‌مراه متن عربی چاپ کرده‌اند. در اینجا تنها به ترجمه و نقل همان ۱۰
 بیت (بیت ۳۵-۴۴ قصیده) که آقای «دکتر حسینعلی محفوظ» در تعلیقات
 رساله آورده‌اند، بسنده شد.]